

پرش ها و پانچ ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصوبه اشعی خراسانی حفظه الله تعالی

همچنانکه نیافریدن انسان به خاطر علم به اعمال و عاقبت او معنا ندارد و قدرت خداوند به چیزی بی معنا تعلّق نمی‌گیرد. از اینجا دانسته می‌شود که علم خداوند به اعمال و عاقبت انسان، با اختیار انسان منافاتی ندارد؛ زیرا به معنای آن نیست که انسان نمی‌تواند اعمال و عاقبت خود را اختیار کند، بل به این معناست که هر اعمال و عاقبتی اختیار کند، برای خداوند معلوم بوده و میان این دو، از زمین تا آسمان فاصله است؛ همچنانکه به عنوان مثال، شما از برخی اعمال و عاقبت گذشتگان آگاهی دارید، بی‌آنکه آنان را به آن مجبور کرده باشید یا حتّی از آن خرسند باشید! بنابراین، میان «علم» و «جبر» هیچ ارتباطی وجود ندارد و این نکته‌ای است که بر جبرگرایان پوشیده مانده است؛ چنانکه یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ يَقُولُ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُجَبِّرَةَ! خَلَطُوا بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْجَبْرِ وَإِنَّ مَا بَيْنَهُمَا أَبْعَدُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۱؛ «شنیدم منصور می‌فرماید: خداوند جبرگرایان را لعنت کند! میان علم و جبر خلط کردند، در حالی که فاصله‌ی میان آن دو از فاصله‌ی میان آسمان و زمین بیشتر است!».

۲. تردیدی نیست که خداوند انسان را اختیار بخشیده و با این حال، او نسبت به اعمال خویش مسؤول است؛ چراکه خداوند تنها او را اختیار نبخشیده، بلکه افزون بر آن «عقل» نیز بخشیده و «عقل» تمییز دهنده‌ی سود و زیان و مبنای «مسؤولیت» اوست. به عبارت دیگر، خداوند انسان را از یک سو اختیار و از سوی دیگر عقل بخشیده است تا با عقل خود از اختیارش استفاده کند؛ همچنانکه او را «کتاب» و «خلیفه» داده و از طریق آن دو «امر» و «نهی» فرموده و با اسباب سعادت و شقاوتش آشنا ساخته است، تا هر یک از آن دو را با آگاهی انتخاب کند؛ چنانکه فرموده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۚ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۲؛ «در دین اکراهی نیست، درست از نادرست آشکار شده است» و فرموده است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۳؛ «ما راه را به او نشان دادیم، اگر خواهد سپاس‌گزار باشد و اگر خواهد ناسپاس». بنابراین، اختیار انسان به معنای توانایی او برای انجام یک کار - هر چند داده‌ی خداوند است - مسؤولیت او را سلب نمی‌کند؛ زیرا به معنای توانایی او برای ترک آن نیز است که مانند توانایی‌اش برای انجام آن داده‌ی خداوند است

۱. گفتار ۱۳۲، فقره‌ی ۱

۲. البقرة / ۲۵۶

۳. الإنسان / ۳

و او مکلف به انتخاب یکی -انجام یا ترک آن- مطابق با «عقل» و «شرع» است. از اینجا دانسته می‌شود که او از حیث «تکوینی» مختار و از حیث «تشریعی» مجبور است؛ چراکه شقاوت اثر وضعی و قهری انتخاب نادرست است و او برای سعادت چاره‌ای جز انتخاب درست ندارد؛ همچنانکه به اقتضای انسان بودن مجبور به انتخاب است و این مراد علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی است که می‌فرماید: «پس مردم را واگذار تا راه خویش را انتخاب کنند؛ چراکه آنان را گزیری از انتخاب نخواهد بود»^۱.

تعلیقات

پرسش‌ها و پاسخ‌های فرعی

نویسنده: علی

پرسش فرعی ۱

سوالی که بنده داشتم این است که خضر علیه السلام آن کودک را به چه دلیل کشت اگر علم خداوند به چیزی که خلق نشده است تعلق نمی‌گیرد؟

تاریخ: ۱۴۰۳/۱۱/۲۵

پاسخ به پرسش فرعی ۱

لطفاً دقت بفرمایید. در پاسخ فوق گفته نشده است: «علم خداوند به چیزی که خلق نشده است تعلق نمی‌گیرد»؛ زیرا بدون شک علم خداوند به چیزی که خلق نشده است ولی خلق خواهد شد تعلق می‌گیرد؛ همان طور که به چیزهای خلق شده در گذشته و حال، تعلق می‌گیرد؛ بل گفته شده است: «علم خداوند به چیزی که خلق نخواهد شد تعلق نمی‌گیرد» و روشن است که میان این دو فرق بسیاری است؛ زیرا چیزی که نبوده است و نخواهد بود، «معدوم مطلق» است و علم خداوند به «معدوم مطلق» معنا ندارد؛ با توجه به اینکه علم او به هر چیزی تعلق می‌گیرد؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲؛ «و او به هر چیزی عالم است»، ولی «معدوم مطلق» چیزی نیست؛ همچنانکه علم به چیزی در آینده که در آینده نخواهد بود، تناقض است، تا حدی که می‌توان آن را جهل نامید و این مراد علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی از نامه‌ای است که یکی از یارانمان ما را از آن خبر داد، گفت:

۱. نامه‌ی ۲

۲. البقرة / ۲۹



«كَتَبْتُ إِلَى الْمَنْصُورِ أَسْأَلُهُ: هَلْ يَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَكُونُ وَمَا لَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟ فَكَتَبَ لِي عَلَى ذَيْلِ كِتَابِي: إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَمَّا مَا لَا يَكُونُ فَكَيْفَ يُعْلَمُ؟!»^۱؛ «برای منصور نوشتم و از او پرسیدم: آیا خداوند بلندمرتبه هر چیزی که خواهد بود و هر چیزی که نخواهد بود تا روز قیامت را می‌داند؟ پس برای من در ذیل نامه‌ام نوشت: هرآینه خداوند هر چیزی که بوده است و هر چیزی که خواهد بود تا روز قیامت را می‌داند و اما چیزی که نخواهد بود، پس چگونه دانسته شود؟!».

از اینجا دانسته می‌شود که علم خداوند به «معدوم مطلق» معنا ندارد و این محدودیتی برای علم او محسوب نمی‌شود؛ همچنانکه منافی با سخن او درباره‌ی عمل خضر علیه السلام نیست؛ زیرا نوجوان کشته شده توسط خضر علیه السلام «معدوم مطلق» نبود، بلکه بالفعل وجود داشت و تبعاً «ترس» از آینده‌ی او با توجه به اسباب، مقدمات و مقتضیات «طغیان» و «کفر» در او ممکن بود. توضیح آنکه خداوند در توجیه قتل نوجوان توسط خضر علیه السلام فرموده است: «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»^۲؛ «و اما آن نوجوان پدر و مادرش مؤمن بودند، پس ترسیدیم که آن دو را به طغیان و کفر بکشاند» و این «ترس» ناشی از علم خداوند به آینده‌ی نوجوان نبود؛ زیرا با وجود قتل نوجوان توسط خضر علیه السلام آینده‌ای برای او وجود نداشت تا برای خداوند معلوم باشد، بل ناشی از علم خداوند به حال فعلی او بود که مقتضی طغیان و کفرش در آینده بود؛ مانند علم کشاورز به جوانه‌ی خاری در خاک، آب، هوا و آفتاب که مقتضی تبدیل شدن آن به بوته‌ای بزرگ در آینده است و همین او را «می‌ترساند» و به کندن آن با هدف «پیشگیری» و «سدّ ذریعه» و می‌دارد و این کاری عقلایی و مالکانه از باب سخن سعدی است که گفته است:

درختی که اکنون گرفتست پای

به نیروی شخصی برآید ز جای

و گر همچنان روزگاری هلی

به گردنش از بیخ بر نگسلی

سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پر شد نشاید گذشتن به پیل!

۱. گفتار ۱۳۲، فقره‌ی ۲

۲. الکهف/ ۸۰

گفتم: نه، فرمود: خضر علیه السلام تنها سببی از اسباب بود و هرآینه خداوند در هر روز هزار نوجوان را برای مثل چیزی که آن نوجوان را کشت می‌کشد و اگر او اسباب را به سخن می‌آورد هرآینه مانند چیزی را می‌گفتند که خضر علیه السلام گفت! گفتم: به خدا سوگند هرگز کسی مانند تو را ندیدم؛ چنانکه گویی از عالم بالا هستی! پس با انگشت به دهان خود اشاره کرد، یعنی سکوت کن، پس سکوت کردم!».



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوهای حجازی
بیت‌الاحقرانی

